

کفتارهای عرفانی

(قسمت هفتاد و هفتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)

(بیانات شهر یور و مهر ۱۳۹۰)

صد و بیست و ششم

فهرست

جزوه صد و بیست و ششم - گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و نهم)

(بیانات شهرورو مهر ۱۳۹۰)

عنوان

صفحه

قرآن برای این است که بخوانیم و بفهمیم / هنوز هم خیلی از مسلمان‌ها با قرآن بنی‌امیه گول می‌خورند و با علی در می‌افتند / با آن کسی که حرف بیجا می‌زند، بجنگید تا وقتی که او را به راه خدا بیاورید وقتی از گمراهی پایین آمد فوری ولش کنید. ۷

دین اسلام دین سهله و سمحه است / آخرالزمان همین است که پیروان دجال در مقابل پیروان علی می‌ایستند / دوره‌ی ریاضت حضرت عیسی علیه السلام و تلاش شیطان برای گمراه کردن / خدا حق دارد ما را امتحان کند ولی ما حق نداریم خدا را امتحان کنیم / شیاطین جنّ و انس ما را از اطراف محاصره و احاطه کرده‌اند. ۱۱

مواردی که با حواس درک نمی‌کنیم / در مورد کُنه خداوند فکر نکنید، بحث نکنید / در مورد واجب‌الوجود و ممکن‌الوجود / درباره‌ی وجود / درباره‌ی خدا که خالق است / خداوند گنجی است مخفی / اگر سلسله‌ی فکر خودتان را با اراده به چیزی مشغول نکنید، او شما را مشغول می‌کند / درباره‌ی اراده و عقل. ۱۴

جمع بین وحدت و کثرت / وحدت وجود / بایزید بسطامی از مصادیق نشان دادن وحدت وجود / بعضی مطالب مثل وحدت

- وجود به حرف در نمی آید «حلوای لن ترانی، تا نخوری ندانی» / از لغت، هراس نداشته باشید، هر وقت هراس دارید آن را ول کنید بعداً خود معنایش بر شما آشکار می شود. ۲۴
- عشریه مُعنی از خمس و زکات است / درباره‌ی خمس و زکات و خرج حکومت / پیغمبر ﷺ و تشکیل حکومت در مدینه / مؤمنین و مسلمین / آیات قرآن و موارد مصرف زکات و خمس / در مورد خمس و زکات و مالیات. ۲۸
- محیط زندگی خیلی در انسان مؤثر است / عُرف و عادت‌ها که در کشورها هست / عادت مبنای عُرف است، عادات مشترک / رعایت عُرف، در واقع رعایت و احترام به افکار عمومی است / در اعتقادات یک مسلمان باید به عُرف دیگران احترام گذاشت، منتها یک شرط و یک حدّی دارد که با اصول اعتقادی ما مخالف نباشد / رفتن به کلیسا یا رفتن به محلّ عبادت اینهایی که خدا را می‌پرستند هیچ مانعی ندارد / آداب و رسوم را باید رعایت کرد، به حدّی که با آزادی ما و اعتقاد ما مخالف نباشد / اینهایی که در خارج از کشور مشرف می‌شوند، در آنجا هستند، یک اصولی را باید رعایت کنند / بسیاری از خطاها هست که خداوند هم از آن می‌گذرد به شرط اینکه در عمق ضمیر ما، در دل ما اثر نکند / خدا باب استغفار را باز گذاشته، همه‌ی گناهان قابل بخشش است. ۳۵
- احکام شرعی و نقصی بر بیان‌کنندگان آن / آداب نماز جماعت / مؤثر بودن جمع و پشت هم را داشتن / نماز جمعه / پیشنماز نماز جماعت / پشت هر مسأله‌ی شرعی که در رساله‌ها نوشته، یک

- کتاب عرفانی هست، شناخت آن عرفان چیزی است که ما به
آن طریقت می‌گوییم. ۴۱.....
- مسأله‌ی وراثت، وراثت جسمی و اخلاقی / وراثت در شکل،
ممکن است از چندین نسل قبل به وجود آمده باشد/ اثر
اعتقادات در بدن / حضرت ابراهیم علیه السلام و مسأله‌ی وراثت/
خداوند می‌خواهد هر نسلی که می‌آید بهتر از نسل قبلی
باشد / خداوند از روح خودش در انسان دمیده و وظایفی بر انسان
معین کرده است / بشر وظیفه دارد که فرزند بیاورد / وظیفه‌ی
اذان و اقامه به گوش بچه و بعد تربیت او / امروز دنیا به
جایی رسیده که از همه‌ی علوم، همه‌ی اعتقادات و همه‌ی
جمعیت‌ها برای یک امر سیاسی، برای هدف و قدرت‌طلبی
استفاده می‌شود. ۴۶.....
- فهرست جزوات قبل..... ۵۳.....

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

دختر مرحوم دکتر شفیعیان راد رحلت کرده، خود این مرحومه خیلی زحمت کشید و مرحوم دکتر شفیعیان هم خیلی برای درویش‌ها، فقرا خدمت کرد، اهل خدمت بود. ان شاء الله خداوند همه‌شان را رحمت کند. برای اینکه شروع ما هم با قرآن باشد و با یاد چند تا از فقرا، یک فاتحه‌ای بخوانید.

قرآن برای یادآوری خداوند است. اگر به این منظور باشد به منزله‌ی نفس کشیدن است. خود قرآن در دو، سه جا می‌گوید: **وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ**^۲، قرآن را برای یادآوری، برای خواندنش و برای دین خدا، آسان قرار دادیم. آیا کسی هست متوجه بشود به این خداوند و به این مسأله‌ی **فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ**؟ البته این به قولی یک هنر ادبی است به صورت سؤال، **فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ** چون همه باید **مُدَكِّرٍ** باشند. یعنی این آیه تعجب می‌کند که آیا کسی هست؟ حالا مثل اینکه این آیه شاید راجع به مسلمان‌های فعلی باشد. قرآن را ما فقط به صورت یک جزوه‌ی کوچک در جیب‌مان قرار می‌دهیم، این خوب است ولی اگر منحصر به این باشد خودش یک نوع بت‌پرستی می‌شود منتها بت بی‌جان یعنی یک کتاب، یک کاغذ. اما به قصد احترام و عظمت قرآن فرق می‌کند. این رسم هنوز هم هست کاغذی، ورقه‌ای که نام خدا یا

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۱۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره قمر، آیات ۱۷، ۲۲، ۳۲ و ۴۰.

آیه‌ی قرآن داشته باشد دور نمی‌اندازیم. این همه قرآن‌ها چاپ می‌شود می‌خوانیم، کهنه می‌شود، قرآنی که دور انداخته باشند ندیدیم. الحمدلله اینقدر مسلمین توجّه دارند ولی این کافی نیست. قرآن برای این است که بخوانیم و بفهمیم بارها در خود آیات هست: *لَعَلَّكُمْ يَتَفَكَّرُونَ*^۱، ان شاء الله، «لَعَلَّ»، شاید فکر کنند. همان اوّل هم خداوند به ما نشان داد که این قرآنی که من فرستادم، یک قرآن به دست علی است و یک قرآن به دست خلاف او، بنی‌امیه. مواظب باشید گول نخورید. الان هم ما می‌بینیم هنوز هم خیلی از مسلمان‌ها با قرآن بنی‌امیه گول می‌خورند و با علی در می‌افتند. (علی نه علی... علی یعنی فکری). آنها ظاهراً حرف صحیحی می‌گفتند، به همین ظاهر گول زدند. خطاب به قشون علی علیه السلام می‌گفتند که شما مسلمان هستید، ما هم مسلمانیم. این قدم اولی است که از همان اوّل نمی‌توانند بگویند شما مسلمان نیستید. گفتند نه، شما هم مسلمان هستید. معاویه خطاب به علی گفت: شما مسلمانید، ما هم مسلمانیم. علی هم که منکر نبود می‌گفت: شما مسلمان هستید، چون هرکس شهادتین می‌گوید مسلمان است. ما چرا جنگ کنیم؟ برویم زیر بال قرآن. حالا آنجا جنگ و جار و جنجال، بحث علمی و مذهبی دقیق که نمی‌شود کرد، یعنی یک حرف ظاهرالصلاحی که می‌گفتند بله، احسنت ولی اگر مجال بحث بود

می گفتند هر چه قرآن می گوید ما می کنیم. در قرآن می گوید: **وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ**^۱، اگر دو طایفه از مسلمین، (اینجا مؤمنین گفته) البته مؤمنین در قرآن، یکی به معنای ایمان قلبی واقعی آورده، یکی هم به معنای اسلام. اگر دو گروه از مسلمین با هم جنگ داشتند، دعوا داشتند، ببینید کدام یکی به دیگری زور می گوید؟ یعنی حرف کدام یکی غلط است؟ با آن کسی که حرف بی جا می زند، بجنگید تا وقتی که او را به راه خدا بیاورید وقتی که از آن گمراهی پایین آمد، دیگر فوری ولش کنید. چطور ولش کنیم؟ دیگر نباید دنبال او برویم. اگر او در جنگی تسلیم شد، دیگر ما نباید دنبالش برویم، بگوییم نخیر، ما جنگ را ادامه می دهیم! او هم به دلیل آیه‌ی دیگری **وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا**^۲، اگر بال صلح را پیش آوردند صلح کن. بعد هم می گوید نترس از اینکه بعداً ممکن است خیانت کند، هر وقت خیانت کرد همانوقت او را بزن. این آیه را نخوانده بودند، هر دو آیه را بخوانند. حالا مثل ما، احیاناً مسلمین امروز.

یکی الرَّحْمَن را خواندند ضرب‌المثل هم کردند، می گویند بوی الرَّحْمَن می دهد یعنی این سوره را، این آیه را مختصّ مرده‌ها کردند. چه بسا اینهایی که برای مرده قرآن می خوانند، فقط الرَّحْمَن را

۱. سوره حجرات، آیه ۹.

۲. سوره انفال، آیه ۶۱.

حفظ هستند. قرآن یک مجموعه است، همه‌ی افکار آن با هم است. یعنی اسلام، هم ذوالفقار دارد و هم حلوا، شیرینی، لذت. حالا کدامشان را می‌خواهید؟ امروز مثل اینکه دنیا حلوا را پس زده، شمشیر را آورده، خداوند ما را حفظ کند. خداوند ما را با فهم قرار بدهد که اگر شمشیر ذوالفقار جایی کار کرد، لبه‌ی آن را هم ببوسیم ولی اگر ضدّ آن، حلوا پیش آورد نخوریم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ^۱

پیغمبر اسلام و به طریق اولی، خدایی که او را فرستاد می‌دانست چیست، مسلماً می‌دانست در آخرالزمان چه موجوداتی را می‌خواهد روی زمین بیاورد؟ موجوداتی را می‌خواهد روی زمین بیاورد که به قول آن جامعه‌شناس یا مورخ بگوییم، شمشیر پیغمبر ﷺ را بعد از فوت ایشان، بدزدند و با آن شمشیر نوهی پیغمبر را شهید کنند. تازه این موجودات، در زمان حیات پیغمبر بودند، حالا که دیگر...

گر حکم شود که مست گیرند

در شهر هر آنچه هست گیرند

چیزی نمی‌ماند. این است که فرمود: دین اسلام دین سهله و سمحه است، زیاد سخت نگیرید. آخرالزمان همین است که پیروان دجال در مقابل پیروان علی می‌ایستند. دجال هم می‌گوید من پیرو علی هستم. آنها هم که همین را می‌گویند. ما مردم ساده ماندیم این وسط، غالباً هم گول می‌خورند. برای اینکه آنقدر خداوند موجبات گمراهی مسلط کرده که وسط گیر می‌کنیم. یک دسته غرایز است. غریزه‌ها و فطرت‌هایی که در بشر آفریده، او را گمراه می‌کند. یک دسته شیاطین هستند، از بیرون گمراه می‌کنند. نمونه‌اش را هم به همه‌ی پیغمبران ارائه داده که بگویند. حضرت عیسیٰ ﷺ وقتی از آن جلسه‌ی

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۶/۲۴ ه. ش.

به اصطلاح تعمیدش، (تشرّفش) مأمور ریاضت شد. برحسب امر یحیی بالای کوه به ریاضت رفت. چهل روز در آنجا بود، بعد از خاتمه‌ی ریاضت که می‌آمد، شیطان جلوییش را گرفت و گفت که می‌گویی هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ^۱، البتّه این تکه آیه‌ی قرآن است ولی معنایش. عیسی فرمود: بله. گفت: پس دعا کن این سنگ‌ها برایت نان شود بخوری. حضرت عیسی علیه السلام فرمود: انسان از نان زنده نیست. آن کسی که بخواد من زنده باشم، نان می‌آفریند، هر چه باشد. امروز می‌بینیم شیاطین جنّ و انس سنگ‌ها را برای ما نان می‌کنند، می‌گویند بخورید، نوکر ما باشید از همین سنگ‌ها برایتان نان درست می‌کنیم، این یک قدم.

در قدم دیگری به حضرت عیسی علیه السلام گفت: تو می‌گویی مرگ و حیات دست خداست؟ گفت: بله. گفت: پس چرا زحمت می‌کشی و هی از گوشه و کنار می‌روی پایین؟ از همین جا، از بالای کوه خودت را بینداز پایین، اگر خدا بخواد نجاتت می‌دهد. حضرت گفت: دور شو. بعد فرمود که درست است مرگ و حیات دست خداست، خدا حق دارد ما را امتحان کند، ما حق نداریم خدا را امتحان کنیم. خدایی که من گفتم قادر است.

به هرجهت، قدم سوّم، شیطان یک جلوه‌ای را نشان داد که

حضرت عیسیٰ علیه السلام کاخ امپراطور رم، امپراطور ایران، آنجاها را دید. گفت که اگر به من سجده کنی، اینها همه مال توست. اما باز حضرت قبول نکرد. همان شیطان، امروز به ما که پیروان حضرت عیسیٰ علیه السلام هستیم، یعنی با حضرت عیسیٰ علیه السلام با هم، پیرو حضرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم هر دو ولی بهرجهت ما هم پیرو حضرت عیسیٰ علیه السلام هستیم. همه‌ی اینها را نشان می‌دهند؛ پول‌ها، کاخ‌ها، مقامات و... بهرجهت به قول آیه‌ی قرآن از چهار سمت جلو، پشت‌سر، این طرف و آن طرف و از پایین و از بالا، همه‌ی این شیاطین جنّ و انس ما را احاطه کرده‌اند. البتّه شاید بعضی‌ها به جن یا انسش متوسّل می‌شوند ولی خدا ما را در این محاصره (چون در واقع محاصره شده‌ایم) حفظ کند. ان شاء الله.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در زبان‌های جاری که ما با آن صحبت می‌کنیم، در این زبان‌ها تمام چیزهایی را که با حواس مان درک می‌کنیم، می‌شود به نوشته آورد، می‌شود به گفتن آورد. آنچه که با چشم می‌بینیم، آنچه که با بویایی بو می‌کنیم، مثلاً می‌گوییم این گل خوشبوست. اما یک چیزهایی هست که با این حواس درک نمی‌کنیم. حالا حواس دیگری هست یا نیست، آن یک بحث دیگری است ولی به هر جهت با این حواس درک نمی‌کنیم. یک قدری می‌فهمیم ولی گنه آن را درک نمی‌کنیم. خیلی چیزها هست، مثلاً در مورد درد، درد چیست؟ درد دندان غیر از درد دست است که شکسته، غیر از درد مثلاً زانو، کمر، آرتروز و اینهاست. اسم همه درد است. در مورد اینها، ما فقط به وجودش اقرار و اعتراف داریم. مثلاً دندان ما درد می‌کند، می‌فهمیم بله، درد می‌کند. دیگر تشخیص منشاء آن و اینکه این درد دندان از کجاست؟ آن با دکتر است. خیلی موارد هست، به خصوص در مسائل طبّی خیلی از این قبیل چیزها نوشته شده. می‌گویم دندانم درد می‌کند معاینه می‌کند، می‌گوید: این درد دندان مال این است که یک زگیلی در پای تو در آمده آن درد به این مربوط است، آن را دکتر می‌داند. حالا از دکتر بالاتر اگر کسی باشد، یعنی کسی باشد که این بدن را، این وجود را خلق کرده، او از همه بهتر می‌داند. ممکن است دکتر هم اشتباه کند

ولی او دیگر خودش کرده. ما تا آنجا، آن کسی که ما را خلق کرده، چون ما نمی‌توانیم بدون تجسم یک مطلبی را بفهمیم، فرض کنیم، یک آقایی آن را خلق کرده، همانی که خلق کرده بهتر می‌داند، حالا در مورد خدا هم همینطور است.

اصلاً خدا چیست؟ همه که از کودکی به نوجوانی می‌رسند و از نوجوانی به جوانی، آن مطالبی را که در مرحله‌ی نوجوانی و جوانی می‌فهمند و می‌بینند، در مراحل پایین نمی‌توانند توضیح بدهند. یکی از اینها وجود خداست. بچه‌های شما حتماً خیلی شده که از شما پرسیده‌اند خدا چیست؟ کی آفریده شده؟ چه کسی خدا را آفریده؟ یک چیزش این است که آقا! تو می‌گویی خدا را یکی آفریده، ما نمی‌شناسیم، یکی او را آفریده. او را چه کسی آفریده؟ یک خرده فکر می‌کند، لابد آن را هم یکی از خدا بالاتر آفریده، آن را آفریده، او را باز چه کسی آفریده؟ همینطور برود، انسان درک می‌کند که باید در یک جایی دیگر بایستد، آن طرف‌تر نمی‌شود. حتی شنیدید در مسأله‌ی معراج پیغمبر ﷺ که جبرئیل به‌عنوان راهنما همراه پیغمبر ﷺ بود و معرفی می‌کرد، یک جایی رسید به پیغمبر ﷺ گفت: از اینجا برو گفت: تو چطور نمی‌آیی؟ گفت: من نمی‌توانم بیایم، چون من از اینجا حق ندارم بیایم. همین مسأله را به‌این‌صورت اعلام کرد، اگر اختصاصی بود، پیغمبر ﷺ چرا به ما گفت؟ آنجا چه دید؟ نگفته، شاید هم گفته، بعضی‌ها می‌دانند ولی نگفته، گفت: به یک جایی رسیدیم، از اینجا هم رفتیم ولی همانقدر ما

می‌دانیم که یک جایی هست که از آنجا به آن طرف، ما نمی‌توانیم برویم. در اینجا درک می‌کنیم که آخر این سلسله که هی نمی‌شود ادامه داشته باشد. آن روحیه‌ی ما، روحیه‌ی انسانی که ما را تربیت کرده یک جایی، دیگر می‌بیند نمی‌تواند برود، همانجا می‌گوییم بایست. این است که گفته‌اند: در مورد کُنه خداوند که چیست؟ فکر نکنید، بحث نکنید، همینجاست. این را از اینجا به آن طرف نمی‌فهمید.

ما الان خیلی چیزهایی هست که نمی‌فهمیم. اصلاً از همین زندگی خودمان، حالا بس که همه‌ی دنیا سیاسی شده، همه چیز سیاست شده، ما می‌گوییم همین اتمی، هسته‌ای فلان که ما اینقدر در روزنامه می‌خوانیم، در یک اتم یک الکترونی که اصلاً دیده نمی‌شود، دور پروتون، یک چیز دیگری مثل خودش که دیده نمی‌شود، می‌گردد. مثل آتش چرخانی که می‌گردانیم. ما آتش را در آتش‌چرخان می‌بینیم، کسی که این را می‌چرخاند نمی‌بینیم، برای اینکه دید آن را نداریم. همین الکترون چرا می‌چرخد؟ بیکاری؟ بایست دیگر، خسته می‌شوی! مرتب می‌گردد. ما همین را نتوانستیم کشف کنیم که این چیست؟ این یک چیزی است که در تمام ذرات هست، جلوی چشم‌مان است ولی نمی‌فهمیم. «نمی‌فهمیم» یعنی نه اینکه کم‌فهم هستیم، کم‌فهمی به جای خود ولی «نمی‌فهمیم» یعنی به ما آن فکری که بفهمیم، نداده است. وجود خدا هم از این قبیل است. خدا خودش خلاق است، خالق است. بنابراین کسی اگر خدا را خلق کند، او بالاتر از خداست، ما

این را می‌گذاریم، به او می‌چسبیم ولی می‌بینیم چنین کسی نیست. این است که خدا خالق است و این تقسیم‌بندی را موجب شده که علماء، فلاسفه، نمی‌دانم علمای کلام مطرح کردند گفتند: موجودات یا واجب‌الوجود یا ممکن‌الوجود هستند، همه‌ی این چیزهایی که ما می‌بینیم، اینها ممکن‌الوجود است یعنی ممکن است که وجود پیدا کند که پیدا کرده ولی یک لحظه هم ممکن است نباشد. چون آن اول: هَلْ آتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً، آیا انسان می‌داند که یک وقتی بوده، روزگاری بوده که تو خودت نبودى؟ چیزی که مذکور باشد نبوده. نمی‌گوید اصلاً نبودى، چیزی که دیده بشود و مذکور باشد، نبوده. یک اتم بودى، یک الکترون بودى، هر چیزی که به وجود می‌آید، یعنی نیست و بعد هست می‌شود، اینها از بین رفتنی هستند و هر چه که از بین رفتنی نیست، بنابراین از اول به وجود هم نیامده. اصلاً خود وجود یعنی چه؟ می‌گوید: فلان چیز وجود دارد، وجود یعنی چه؟ خود وجود و همه‌ی اینها را یک خالقى است. زیاد هم در این زمینه فکر نکنید کله‌تان خراب می‌شود، می‌شود مثل من. من که جرأت نمی‌کنم خیلی فکر کنم و در آن حرف بزنم.

در اینجا خدا بعد از اینکه همه‌ی این مخلوق را آفرید، سنگ را آفرید، سنگ خارا آفرید، آب آفرید (اتفاقاً یک کتابی دیدم که انجمن سابق شوروی‌ها راجع به آب نوشته‌اند، یک کتاب کامل، خیلی مفصل و

بسیار جالب.) وقتی موجودات را آفرید، مثلاً از خدا پرسیدند (فرض است) یعنی خودش از خودش پرسید و خودش به خودش جواب داد که چطور شد اینها را آفریدی؟ و چه کار کردی؟ به اینها گفت که كُنْتُ كَنْزًا مَحْفِيًّا فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ، تازه در معنای خود همین حدیث قدسی خیلی حرف است. خدا می‌گوید که من یک گنجی مخفی بودم، حالا گنجی مخفی، خدا چطور مخفی است؟ یعنی چه؟ در یک بیابان کویر همین کویر لوتِ خودمان یا کویر عربستان، یک انگشتر کوچک یا یک تسیحی وسط این کویر افتاده، می‌شود گفت که این انگشتر مخفی است برای اینکه هیچکس نمی‌داند ولی آنچنان آشکار است که در آن حرفی نیست. اگر هر کسی از اینجا رد بشود، برق می‌زند، فلز انگشتر برق می‌زند، می‌فهمد یعنی مخفی بودنش از این است که کسی نیامده که این را بردارد. خدا هم می‌گوید: كُنْتُ كَنْزًا مَحْفِيًّا، یعنی گنجی بودم مخفی. قاعدتاً مخفی آن از این نوع مخفی است. فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ، دلم خواست که شناخته بشوم، مخفی نباشم. فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ، خلق را آفریدم که شناخته بشوم یعنی در واقع من که وسط کویر لوت بودم، خورشید می‌تابید برق می‌زد، دیده می‌شدم ولی هیچکس نمی‌دانست. من گفتم بیایید از اینجا رد بشوید، نگفتم بیایید من را پیدا کنید. گفتم بیایید از اینجا رد بشوید یعنی در واقع من را بشناسید. فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أَعْرِفَ، خلق را آفریدم که شناخته بشوم. حالا خداوند که ما را آفرید، بعد گفت: بیایید رد بشوید. همه‌ی مخلوقات رد

می‌شوند این گنج را می‌بینند، گنج دیگر مخفی نیست. بعضی‌ها که هر چه هست، رد می‌شوند البتّه خدا را هنوز نشناخته‌اند. رد می‌شوند می‌بینند یک چیزی برق می‌زند می‌گویند: این چیست که برق می‌زند؟ به اینها اجازه می‌دهد. می‌گوید: بیاید ببینید که چیست؟ آنوقت برحسب قدرت روحی و بدنی آن اشخاص، آنهایی که تلاش کنند، می‌روند می‌فهمند چیست و در واقع در آنچه هست محو می‌شوند. حالا خداوند به اینها می‌گوید که یا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي^۱، ای نفس مطمئنّه که تا حدّی فهمیدی من چه هستم، برگرد به سوی خود من، در حالی که هم من از تو راضی هستم و هم تو از من راضی هستی، رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً در صف بندگان من داخل شو، در صف بندگان من، بیا در بهشت من. نمی‌گوید بهشت، می‌گوید «بهشت من». یعنی همان کاخ قدرتی که دارد، بهشت خودش، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي به اینها می‌گوید: همه‌ی شماها بنده‌ی من، بندگان من هستید بعضی‌ها می‌فهمند، یعنی تا یک حدّی درک می‌کنند. بعضی‌ها مثل فرعون که می‌گوید: أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى^۲، یا مثل نمرود همینطور ولی بعضی‌ها می‌فهمند. من شما را از اینکه یک چیز بی‌جان و بی‌روح باشید درآوردم. شما یک قطعه سنگ بودید یک تگّه گوشت بودید، من به شما جان دادم و گفتم شما بنده‌ی من هستید. نگفتم که شما مصنوع من هستید یعنی هیچ اختیاری ندارید، شما

۱. سوره فجر، آیات ۳۰-۲۷.

۲. سوره نازعات، آیه ۲۴.

بنده‌ی من هستید. این است که خداوند این بندگیِ بندگانِ خودش را یک قبولیِ عامّه دارد، آن قبولی نیست، خودش این صفت را داده است. خدا گفت فرعون و نمرود هم که آن حرف را زدند، اینها هم بنده‌ی من هستند، اما بنده‌ای که من نگاه‌شان نمی‌کنم. اما شماها که به نفس مطمئنّه هستید، من صفت بندگی را به شما می‌دهم. فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي این است که ما از آن مرحله‌ی اولیه که خداوند عنوان و لقب بندگی به ما داده و ما را تکامل داده، بزرگ کرده، گفته بنده‌ی من هستید، نگفته مصنوع من، باید بکوشیم رضایت او را جلب کنیم تا آن صفتِ اَيْتِهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ را به ما بدهد و آنوقت داخل بهشت برویم.

این است که قبولیِ بندگی ما از یک طرف، حتماً قبولی دارد برای اینکه خودش گفته. از یک طرف باید ببینیم خودمان چقدر به این بندگی افتخار می‌کنیم و آن را درک می‌کنیم، در آن صورت آن دیگر باز با کوشش ماست، البته کوشش را هم باید خدا قبول کند.

سؤال دیگری هم شده است. ببخشید من الان جواب سؤالات را می‌دهم، لطفاً همه گوش بدهید که دیگر مجدد از من نپرسید برای اینکه گاهی اوقات انسان گرم که می‌شود، یک حرف‌هایی می‌زند، یک کارهایی می‌کند، یک چیزهایی می‌گوید که در موقع عادی نمی‌کند. یک خطبه‌ای هست از خطبات علی علیه السلام به نام خطبه‌ی شقشقیّه. البته این خطبه را خیلی‌ها می‌گویند شیعه‌ها خودشان ساخته‌اند، علی نفرموده. فکر نمی‌کنم. این را دیگر خود خطبه گفته که در واقع

علی ساخته. همه از علی می پرسیدند، چون علی علیه السلام هیچوقت نگفت من را شما انتخابات کردید من رئیس جمهور شما هستم. نه! علی علیه السلام از اوّل می گفت: من خلیفة الله هستم، خلفای دیگر می گفتند: خلیفة رسول الله، من جانشین رسول خدا هستم. علی می فرمود: من را خداوند معین کرده، بله! حالا به هر جهت. پرسیدند راجع به گذشته چه می گویند؟ علی علیه السلام چه بگویند؟ چون ما دیدیم هر کس می آید فحش و ناسزا را به قبلی های خود می گوید. اصلاً همه ی آنها خراب کردند. آنطور چیزی نگفت، فقط شرح حال خودش را گفت. چنین بود، چنان بود، که حالا دقیقاً تا کجا خطبه را خواند، یعنی این خطبه ای که هست در واقع همه را خواند، در این وسط یک عرب پابرنه ای بلند شد و گفت: علی! یک سوآلی دارم. اینقدر ادب نداشت که سوآلی داری، سوآلت را نگه دار، بگذار بعد بگو. علی علیه السلام هم قطعاً فکر کرد این لابد خیلی فوریت دارد. گفت: بگو سوآلت چیست؟ یک سوآلی کرد که مثلاً سهمیه ی ارث فلان کس چقدر است؟ علی علیه السلام به جای ناراحت شدن، جوابش را تماماً داد. وقتی جواب داد تمام شد، اطرافیان از او خواهش کردند که مابقی خطبه را بفرمایید، خطبه ای که داشت تاریخچه ی اسلام را از بعد رحلت پیغمبر تا آن تاریخ می گفت. علی علیه السلام گفت نه دیگر، تمام شد. تِلْكَ شِقْشِقَةُ هَدْرَتِ مَنْ قَرَّتْ، شقشقه یک چیزی است حالا ما که شتر زیاد نداریم و ندیدیم، من شتر دیدم اما شقشقه نه، شقشقه یک چیزی است مثل بوقلمون که دیدید، یک چیز قرمزی از

دهانش آویزان می‌شود. شتر هم می‌گویند یک چنین چیزی دارد، وقتی خیلی به اصطلاح پرهیجان می‌شود، شقشقه‌اش بیرون می‌آید. شقشقه گرم که شد، بیرون می‌زند، حرارت مزاج. علی علیه السلام فرمود آن حرف‌هایی که زدم، شقشقه‌ی شتر بود، جوش آمد، آمد جلوی شما، ثُمَّ قَرَّتْ، بعدش دیگر یخ کرد.

اینکه گفتم نفس را به چیزی مشغول کنید، لغت نفس هفتاد، هشتاد معنی دارد و در خود عرفان هم به معانی مختلف گفته می‌شود، نفس یعنی وجود است. حالا می‌گوید اگر سلسله‌ی فکر خودتان را با اراده به یک چیزی مشغول نکنید، او شما را مشغول می‌کند. مثلاً فرض کنید شما راجع به یک مسأله فکر می‌کنید چون من خودم شده، شماها هم حتماً هر که مدرسه رفته این را دیده. یک مسأله‌ی هندسه، یک چیزی می‌خواهید حل کنید، مدت‌ها در آن فکر می‌کنید. چای تان سرد می‌شود، تشنه‌اید لب تان خشک می‌شود، هوا گرم است عرق می‌کنید ولی نمی‌فهمید، همینطور دارید فکر می‌کنید. تا از آن حالت بیرون آمدید، گرما را حس می‌کنید، می‌بینید لب تان خشک است و... آنوقت که به حال آمدید، می‌گویید: تشنه‌ام! آب کجاست؟ از کجا آب بیاورم؟ اتاق هم خیلی گرم است، چه کار کنم؟ لباس تان را کم می‌کنید، آنوقت دیگر همه‌ی آن گرفتاری‌هایی که آنوقت اصلاً حواس تان نبود، ظاهر می‌شود و آن شما را مشغول می‌کند. آن اوّل شما فکرتان را برای حلّ این مسأله مشغول کردید. حال که آن قضیه به هر نحو تمام شد فکر،

شما را مشغول می‌کند. آب بخورم، آب یخ بخورم یا چون عرق دارم، سرما می‌خورم آب ولرم باشد، آب از کجا بیاورم؟ بروم یک چای بریزم بیاورم بخورم، لباسم را عوض کنم و امثال اینها. این معنی این است که نفس را اگر شما مشغول نکنید، او شما را مشغول می‌کند و اراده، مستقیم تابع عقل است و باید مطیع عقل باشد، البته همیشه نیست ولی باید مطیع چیزهایی که خدا آفریده باشد. اگر آن اراده برحسب آن عقل، شما را به یک کاری مشغول کرد، اگر نه، وقتی این کار را نکرد، دیگر اراده به عقل کاری ندارد. همه جا، همه‌ی چیزها، مثلاً وسوسه از این نوع است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

گاهی یک معنا به چند لفظ گفته می‌شود، اگر ما معنای آن را بفهمیم، اینها دیگر هیچ فرقی نمی‌کند. مثلاً در مورد وحدت، کثرت، وحدت وجود و... شما فرض کنید دو لیوان آب اینجا دارید، دو لیوان که ظاهراً آب است ولی صاحبش می‌داند اینها چیست؟ اینها حالا دو تاست، می‌گویید آن لیوان اولی را بده یا آن دومی یا آن سومی را. بعد اینها را روی هم بریزید، یکی هستند. چطوری یک چیز تبدیل می‌شود به چند چیز؟ آن فرمایشی که علی علیه السلام کرد. از خصوصیات اینکه، یک نظریه‌ای، یک فکر جدیدی که در میان عرب‌ها یعنی در کویر، مردم آنجا که به قول آن سردار ایرانی «ز شیر شتر خوردن و سوسمار» اینطوری بودند، یک مکتبی به وجود می‌آید که دنیا را می‌گیرد یا تحت نفوذ قرار می‌دهد که مکتب اسلام باشد. یکی این است که به مسائل مبتلابه بشر کاملاً وارد است. البته ما مسلمین هم معتقدیم و هم دیده‌ایم که این وارد بودن از آنجایی است که خدا فرموده: عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا^۲ یا عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ^۳، حالا دیگران چه فکر می‌کنند؟ نمی‌دانم. نه پدران اینها فیلسوف و دانشمند و ریاضیدان بوده‌اند و نه آنجا درس خوانده‌اند.

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۱ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۳۱.

۳. سوره علق، آیه ۵.

یکی همین است که می‌شناختند. یکی هم اینکه خیلی مسائل مشکلی را که شاید هنوز هم کاملاً حل نشده، به زبان ساده بیان می‌کرده‌اند که آن داستان کسانی که از علی علیه السلام پرسیدند: چطور مرد اختیار تعدد زوجات دارد ولی زن ندارد؟ و جواب آن.

اینکه بحث می‌کنند این چند لیوان آب را اگر روی هم بریزید، یکی می‌شود یا از یک سطل پر از آب، همین که پر از آب شده، بعد لیوان، لیوان درآورید کنار بگذارید، هر کدام یک لیوان است. خیلی ساده است، شما پارچ آبی، کوزه‌ی آبی سر سفره می‌گذارید، می‌گویید این آب است. وقتی هم که غذا را می‌آورند، اگر آب نباشد، می‌گویید آقا! آب بیاور. این نمی‌پرسد کدام آب؟ آب برای لیوان شما؟ آب برای چه کسی؟ یک کوزه آب برمی‌دارد، می‌آورد، می‌گذارد آنجا. شما از آن به هر اندازه بخواهید برمی‌دارید. این جمع بین وحدت و کثرت است.

بشر با آفرینش لغت و زبان، البته از یک طرف خدمتی کرده، به این معنی که علم و دانشی را که به‌دست آورده، با تجربه، توانسته در این قالب بریزد که بماند، دیگران هم استفاده کنند، نسل بعدی هم استفاده کند، همینطور تا برسد... یک خدمتی کرده ولی یک ضرری هم گاهی به ما زده و آن این است که مثنوی یک داستانی دارد (یک جهت اینکه مثنوی را همه‌ی عرفا قبول دارند، همین است که این مسائل را با زبان ساده گفته). فرض کنید شما با یک عرب از بیخ عرب

که هیچی بلد نیست سفر می‌روید، بحثتان می‌شود شما می‌گویید: انگور خیلی خوب است. به همان زبان خودتان می‌گویید. او می‌گوید: نه، عنب خوبتر است. با هم دعویاتان می‌شود، حالا بعضی اوقات همینطور است. انگور که انگور است، عنب هم همان انگور است منتها به زبان عربی. هیچکدام زبان هم را نمی‌فهمید.

مثلاً ما می‌گوییم وحدت وجود، یعنی همین. پنج تا لیوان آب اینجا هست، همه‌ی اینها از کجا آمده؟ از این کوزه پر کردیم گذاشتیم اینجا. منشاء آن یکی است. وجودش همان آبی است که به‌صورت یک تکه در این کوزه هست منتها چون وحدت وجود یک لغت قلمبه‌ای است با آن دعوا کردند، با آن مخالفت کردند.

بایزید بسطامی از مصادیق نشان دادن به‌قولی وحدت وجود است، همه کارهایی که می‌کند. داستان‌هایی که راجع به علی علیه السلام هست که یک شب چهل جا مهمان بود، این از مصادیق وحدت وجود است. همان داستانی که گفتم حضرت فرمود شیر بیاورند، هرکدام یک ظرف شیر آوردند بعد که همه را روی هم ریخت، به هرکسی از اینها گفت شیری که خودت آوردی جدا کن، گفتند نمی‌توانیم، یکی است. این از مصادیق وحدت وجود است.

همه‌ی عرفایی که شرح حالشان را ما می‌خوانیم، عرفای بزرگ نشان‌دهنده‌ی همین وحدت وجود است. شیخ علاءالدوله‌ی سمنانی

خودش هم از عرفای بزرگ بوده، همینطور است. منتها با وحدت وجود مخالف است. برای چه؟ برای اینکه وحدت وجود را به حرف و به این لغت نمی‌شود درآورد. آن شعر مثل «حلوای لن ترانی، تا نخوری ندانی». اینها یک چیزی است که به حرف در نمی‌آید. بنابراین از لغت وحدت وجود و... الان یک لغتی هم هست کثرت می‌گویند، هراس نداشته باشید. هر وقت به لغتی رسیدید، هراس داشتید، آن را ول کنید. بعداً خود معنایش بر شما آشکار خواهد شد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

راجع به خمس و زکات و عشریه و... خودتان مراجعه کنید در کتاب‌ها نوشته‌اند که دیگر این را من تکرار نکنم. کتاب رساله‌ی رفع شبهات یا یادنامه‌ی صالح، به یکی از اینها مراجعه کنید یا آقای کاشانی صبح‌های دوشنبه در کتابخانه می‌نشینند، سؤالاتی از این قبیل دارید، از ایشان بپرسید.

مرحوم آقای سلطان‌علیشاه چون در روستا بودند، ما بچه دهاتی هستیم، گفته بودند «جون در جونت کنند دهاتی هستی». در آنجا، در ده کارخانه نیست، در ده این چیزها نیست، در ده گندم است و جو است و یونجه برای الاغ و امثال اینها. مردم آنجا هم حساب و اینها کمتر بلد هستند. ایشان فرمودند: از مجموع وجوهات شرعی و اینها، عشریه را جدا کنید، مُعنی از خمس و زکات است. بنابراین اگر عشریه را جدا کردید دیگر آنها را نمی‌خواهد ولی اگر بتوانید حسابش را بکنید، خمس و زکات را جدا کنید بهتر است یعنی دیگر وقتی می‌خواهید بروید حج از شما نمی‌پرسند که مرجع تقلیدتان کیست؟ خمس و زکات را دادید یا ندادید؟ از همان اول خمس و زکات را یاد بگیرید بدهید.

خمس و زکات را هم البته نگفتند به‌چه جهت بدهید ولی ما خودمان اینطور حدس می‌زنیم که خمس و زکات و وجوهات شرعی

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۳ ه. ش.

برای همین بوده که حکومت تشکیل شده، آن حکومت خرج دارد، البته اگر مثل حکومت‌های بعدی باشد که خیلی خرج دارد، باید یک مقداری باتوم بخرند، یک مقداری شلاق بخرند، یک مقداری از این چیزها ولی آنوقت‌ها این چیزها نبوده، فقط کسی به مأموریت می‌رفته، خرج خودش و زن و بچه‌اش باید تأمین می‌شد. خرجشان هم چه بوده؟ یک لقمه نان و پنیر یا یک لقمه نان و ماست. شکر خدا توسعه پیدا کردیم، خود خداوندی هم که باز توسعه داده، توسعه‌ی روزی و هر چه داده، ان شاء الله کوتاهی‌های ما را در این قسمت، ببخشد یعنی اگر از روی سهو باشد قاعدتاً می‌بخشد، از روی عمد باشد نه! معلوم نیست.

در زمانی که مسلمین در مکه بودند، جمع نبودند. هرکسی برای خودش بود، فقط با هم می‌آمدند خدمت پیغمبر، آیه‌ای چیزی نازل شده بود، حضرت می‌فرمود و بعد هم می‌رفتند. در آنجا آیاتی که هست، دو خصوصیتی که به آن توجه کنید در موقع خواندن قرآن، اولاً در آنجا از خمس و زکات و اینها، اسم نبرده فقط این حرف را گفته، چند جا هم از صفات مؤمنین گفته، یعنی دستور داده به آنها که وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ لِّلْسَائِلِ وَالْمَحْرُومِ^۱، آنهايي که می‌فهمند در مالشان برای سائل و محروم حقی هست. شاید هم خیلی‌ها می‌گفتند: ما چقدر بدسیم؟ یا چقدر کمک کنیم؟ فقط یک آیه هست که وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلْسَائِلِ

وَالْحَزْرُومِ^۱ راجع به امور مالی، همینقدر است. بعد هم در آن زمان که پیغمبر حکومتی نداشت، همان کسی هم که مسلمان شده ممکن بود به یک شهر دیگری برود، تابع حکومت‌های آنجا باشد. بعد که به مدینه آمدند، حکومت شد. اول هم پیغمبر نمی‌خواست رئیس باشد. عبدالله بن ابی که آدم زرنگ و حقه‌بازی بود، قرار بود که رئیس حکومت بشود. بعد یک عده‌ای، آن عده ایمان آوردند به نبوت پیغمبر و دیدند که پیغمبر خیلی امین است و شاید از عبدالله بن ابی بدی‌هایی دیده بودند، خدمت پیغمبر از مدینه به مکه آمدند، در آنجا محرمانه بیعت کردند. بیعت یعنی توافق، یعنی قرارداد. این در همه جای دنیا هم هست، در مورد اعراب خیلی بیشتر. بیعت می‌کنند یعنی قرار می‌گذارند، قراردادی می‌بندند. آمدند با پیغمبر بیعت کردند و از دو قبیله‌ای که با هم مخالف بودند، از هر کدام چند نفر آمدند، جمعاً دوازده نفر، خواهش کردند پیغمبر محرمانه هجرت کند که می‌دانید. پیغمبر وقتی به آنجا تشریف بردند، چون قرار هم بر همین بود که حکومت تشکیل بدهند، حکومت تشکیل دادند و هر دو قبیله و همه‌ی چیزها را جمع کردند. عبدالله بن ابی هم بیکار نبود که دشمنی کند، سر همین قضیه دشمن شد که می‌گفت من می‌خواستم رئیس بشوم، تو آمدی جلوی من را گرفتی، رئیس شدی.

در اینجا کسانی که به نزد پیغمبر می آمدند و از این لحظه به بعد، به پیغمبر تسلیم می شدند و بیعت می کردند، دو گروه بودند. یک گروهی هر چه پیغمبر می گفت قبول داشتند و یقین داشتند که پیغمبر از جانب خداوند مأمور شده. اینها هر جا بودند دقت می کردند، پیغمبر اگر حکومت داشت، مطیع حکومتش بودند اگر پیغمبر حکومت نداشت مطیع خودش بودند و اعتقاد داشتند. در مکه فقط آنهایی می آمدند که به خود پیغمبر اعتقاد داشتند برای اینکه حکومتی نبود. این است که می گفتند: مُؤْمِنِينَ، در آیات قرآن: الَّذِينَ آمَنُوا می گفتند. آیات قرآنی که نازل شده بود مثلاً می گفت: الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ^۱ یعنی آنهایی که به تو ایمان دارند. بعد که به مدینه آمدند، اینهایی که می آمدند ایمان می آوردند، بیعت می کردند، دو گروه بودند. یک گروهی به پیغمبری پیغمبر ایمان و اعتقاد می آوردند، بیعت می کردند، اینها هم مطیع پیغمبر بودند چه حکومت داشت، چه حکومت نداشت. یک عده ای فقط می آمدند مطیع حکومت می شدند، می خواستند در مدینه زندگی کنند، می گفتند به ما چه، که چه کسی رئیس حکومت است؟ هر کسی که باشد ما مطیع او هستیم. می آمدند بیعت می کردند. به اینها می گفتند مسلمین، یعنی تسلیم شدند. آنهای گروه اول را مؤمنین می گفتند، ایمان آوردند. البته به عنوان احترام اینهایی که بدون ایمان

تسلیم شده بودند و برای اینکه بدشان نیاید، گاهی به اینها هم می‌گفتند مؤمنین. مثلاً آیه‌ی قرآن هست: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...**^۱، ای مؤمنین! ای کسانی که ایمان آوردید! ایمان بیاورید به خدا و پیغمبر. اگر خطاب به مؤمنین می‌کند، که خودت می‌گویی مؤمنین. **أَنْ مَّؤْمِنِينَ** اول **أَسْلَمُوا** است یعنی **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**، آمِنُوا بِاللَّهِ... یعنی اسلام آوردید، تسلیم شدید، بارک‌الله، ایمان بیاورید یعنی آن کم است.

جای دیگری، آیات دیگری هست در قرآن که می‌گوید: **قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ**^۲ آنها می‌آمدند سر پیغمبر منت می‌گذاشتند که ما ایمان آوردیم. چه کسانی؟ امثال عبدالله بن ابی و خیلی‌ها. پیغمبر یعنی قرآن به آنها می‌گوید: نگویید ایمان آوردیم، بگویید اسلام آوردیم و بعد هم همین را منت سر من نگذارید بلکه من منت می‌گذارم سر شما که شما را هدایت کردم اسلام بیاورید و اگر در اسلامتان صادق باشید، به ایمان می‌رسید ولی شما ایمان نیاوردید، من شما را آوردم اینجا که یاد بگیرید ایمان بیاورید.

در قرآن از زکات مفصلاً چیزی نگفته، فقط گفته باید یک خرجی بدهید. محلّ خرجش را هم گفته ولی از چه بگیرید؟ نگفته. فقط

۱. سوره نساء، آیه ۱۳۶.

۲. سوره حجرات، آیه ۱۴.

راجع به خمس گفته: **وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...**^۱ بدانید غنیمتی که به دستتان آمد، خمسش را به خدا و پیغمبر و اینها بدهید که حالا مصرفش هر چه هست. زکات، جداگانه. در مورد مصرف زکات خدا می گوید که: **لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ...**^۲ نیازمندان و بعد خلاصه هزینهای پول چای دادن به کفار که مسلمین را اذیت نکنند و مأمورین جمع آوری آنها یعنی کارمندان مالیات و مستمندان و امثال اینها. محل مصرفش را فرموده اند. محل مصرف را وقتی گفتند یعنی این مصرفها باید تأمین بشود، حالا میزانش نمی دانیم چقدر است، خودتان بگویید. بعد ائمه و خلفایی که مدعی بودند جانشین پیغمبر هستند، تعریف کردند.

در واقع اول انقلاب هم، یکی از آقایان (به نظرم آذری قمی بود) گفت که خمس و زکات باید بگیریم، مالیات معنی ندارد یعنی خمس و زکات همان چیزی است که حالا به آن مالیات می گوئیم ولی این قاعده هم هست که اگر خمس و زکاتی که جمع می شود، برای مصارف کافی نبود، حکومت می تواند یک مالیاتی اضافه بر اینها بگیرد. به دلیل اینکه اگر زیاد بود، حکومت می تواند خودش خرج کند که یکبار در زمان یکی از خلفا بود، حاکم یک ولایتی، در شمال آفریقا، آخر خلیفه را جانشین پیغمبر می دانستند و شیعه هم باشد از امام

۱. سوره انفال، آیه ۴۱.

۲. سوره توبه، آیه ۶۰.

می‌پرسد، در دلش عمل می‌کند ولی باید از حاکم و دولت بپرسد که این وجوهات شرعی که اینجا جمع شده، زیادتیر از مصرفش است، ما مصارف لازم را انجام دادیم و باز هم مانده. اجازه می‌دهید که این را خرج شهر و آبادی کنیم؟ یعنی خلاصه به شهرداری بدهیم؟ خلیفه اجازه داد، بله. به نظرم زمان عمر بن عبدالعزیز بود. منظور گاهی حتی در زمان همان خلفایی که ما قبولشان نداریم، زندگی اینقدر مرفه بود که این مالیات‌ها را جمع می‌کردند، زیادتیر از مصرف بود. یعنی زندگی‌ها اینقدر راحت بود که مستمند و چیزی هم نبود که اینها را به آنها بدهند، کم بود.

رحم الله معشر الماضین

که به مردی قدم سپردندی

راحتِ جانِ بندگانِ خدای

راحتِ جانِ خود شمردندی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.^۱

بعضی از نامه‌ها می‌رسد، یعنی به هر جهت اطلاع پیدا می‌کنم که فقیری مثلاً می‌گوید که در اروپا یا در کجا مشرف شدم و اینجا نیامدم. البته محیط زندگی خیلی در انسان مؤثر است. محیط زندگی اگر به صورت منظم باشد، همان چیزی است که در علم حقوق، در فقه و تقریباً در تمام علوم که مربوط به انسان است، اسم آن را عُرف می‌گذارند. عُرف خیلی قابل احترام است برای اینکه عُرف یک رویه‌ای است که تمام جمعیت مملکت مثلاً قبول کرده‌اند و آن را اجرا می‌کنند. در نمی‌دانم مالزی، اندونزی یا فیلیپین، یکی از این ممالک آنجا، برای درود گفتن، ما سلام می‌کنیم و دست می‌دهیم، آنها دماغشان را به هم می‌مالند. این هیچ عیبی ندارد، حسنی هم ندارد، فرق نمی‌کند، یک چیز معمولی است. ما غذا را با قاشق و چنگال می‌خوریم، در قدیم با دست می‌خوردیم. ژاپنی‌ها با آن چوب دراز نمی‌دانم چطور می‌خورند؟ من هر چه کردم نتوانستم ولی چنان تندتند هم می‌خورند که تعجب است. این عُرف و عادت است که در کشورها هست.

عُرف، یکی عادت است که باید داشته باشیم و یکی عادت مشترک یعنی اگر چند نفر از همین مالزی، چند نفر از سبیری، چند نفر ایرانی، چند نفر فرنگی، فرنگی می‌گویم یعنی همه‌ی اینها، مثلاً اینها

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۷ ه. ش.

در کشتی باشند یک مرتبه کشتی غرق بشود، همه بیایند کنار ساحل یک شهر تشکیل بدهند. اینها یک طور عادت دارند، آنها یک طور. این عادت‌ها به کار نمی‌رود تا وقتی که یک عادات مشترکی بگیرند یعنی عادت که گفتیم مبنای عُرف است، باید عادت مشترک باشد یعنی همه همانطور عادت داشته باشند. مثلاً در مملکت ما، همه عادت دارند حدود ساعت دوازده و نیم اینوقت‌ها، ناهار می‌خورند یک غذایی می‌خورند. اگر مهمانی در آنوقت رسید، باید برای او ناهار آورد ولی گویا در کشورهایی فقط دو وعده غذا می‌خورند، یکی صبح و یکی شب ولی در اینجا اینطوری نیست. این رعایت عُرف، در واقع رعایت و احترام به افکار عمومی است.

یک حُسنی که برای شاهان هخامنشی قدیم ایران می‌گفتند داریوش و کوروش و اینها، این است که اینها هر جا را فتح می‌کردند، عادات آنجا را محترم می‌دانستند و حتی کوروش می‌رفت به معبدی که آنها داشتند، البته نمی‌دانم عبادت آنها را می‌کرد یا نه؟ ولی احترام می‌کرد. یک وقت سیاستمداران این احترام را انجام می‌دهند که آن به خودشان مربوط است. خدا با همان احترام محشورشان کند نمی‌دانم دیگر، خوب هستند یا بد ولی در اعتقادات دین اسلام، نه در آنچه که به نام دین اسلام عمل می‌شود، در اعتقادات یک مسلمان باید به عُرف دیگران احترام گذاشت و رعایت کرد منتها یک شرط و یک حدّی دارد

و آن این است که با اصول اعتقادی ما مخالف نباشد یعنی مثلاً اصول اعتقادی ما توحید است، خدای یگانه را می‌پرستیم و فقط او را می‌پرستیم نسبت به هیچکس سجده نمی‌کنیم حتی بعضی از بزرگان دینی و عرفا از شیطان تعریف می‌کنند می‌گویند: شیطان حاضر نشد به غیر از خدا به دیگری سجده کند. البته این یک صحنه‌سازی است که شیطان کرد و الاً وقتی خود خدا می‌گوید به آن سجده کن باید اطاعت کند، بگذریم.

این عُرْف را تا جایی که با دین مغایر نباشد مثلاً رفتن به کلیسا، رفتن به آن محلّ عبادت یهودیان که اینها خدا را می‌پرستند، هیچ مانعی ندارد و حتی در اخبار هست که اگر به کلیسا رفتید، وارد شدید، اولاً یک ترشح (ما پشنگ می‌گوییم) یک ترشح آب بریزید بعد دو رکعت نماز آنجا بخوانید. این نشان‌دهنده‌ی این است که این کلیسا نجس نیست اسم خدا برده می‌شود که آب می‌پاشید نماز هم بخوانید برای اینکه آنها نه به صورت نماز، به یک شکل دیگری، همان خدایی را می‌پرستند که شما می‌پرستید.

حالا اگر ما آن خدایی که باید بپرستیم نپرستیم و آنها آن خدایی که باید بپرستند نپرستند با هم دشمن می‌شویم و حال آنکه خدای هر دوی ما یکی است. عادات و رسوم از اینجا ایجاد می‌شود که خیلی از چیزهایی که ما به عنوان حکم شرعی تلقی می‌کنیم، آداب و

رسوم است. البته آداب و رسوم هم باید رعایت کرد ولی به حدی که با آزادی ما و با اعتقاد ما مخالف نباشد. بنابراین نمی‌شود گفت که فرض کنید کسی که می‌رود به اروپا یا در آنجا مشرف می‌شود، این شخص دیگر آزاد است که مثل همانها رفتار کند، نه! تا آنجایی که ایراد ندارد، مثل آنها رفتار می‌کند ولی آنجایی که منافات دارد، باید خودش را نگه‌دارد.

البته مسیحی‌ها یا افراد معتقد، آنها اعتقادات ما را رعایت می‌کنند. مثلاً ما در شهری با خانواده بودیم. یک هتل پانسیون بود ما اتاق گرفته بودیم با خانواده آنجا بودیم. همان اول به آنها گفته بودم که ما مسلمان هستیم در غذای ما دقت کنید. ما مشروب نمی‌خوریم، غذای ما هم گوشت خوک نباشد. شاید اینکه گفتم از گوشت خوک نباشد، خوشحال هم شدند برای اینکه مثل اینکه گوشت خوک در آنجا گرانتر است. به هر جهت این را، یک پیرمردی بود و خیلی خوب هم رعایت می‌کرد، یک روز یک گوشتی من دیدم خیلی مشکوک شدم. به این آقا یا خانم گفتم که ما گوشت خوک نمی‌خوریم اگر ندارید برای ما هیچی نیاورید. گفت: نخیر! این گوشت خوک نیست من می‌دانم و این رعایت را هم تا حالا کردم و خواهم کرد. آخر ناهار، خانم او که یک پیرزنی بود، آمد ما را برد در اتاق خودشان در همین هتل پانسیون، خودشان یک اتاق داشتند. نشان داد دور تا دور عکس‌های حضرت

مسیح و مریم بود. گفت ما خودمان خیلی مقیدیم و مطمئن باشید. این دستوراتی که داده شده در واقع هم موجب وحدت و دوستی مردم با هم بشود و هم هرکسی استقلال خودش را نگه دارد یعنی همان عادات و رسومی که برای کسی ضرری ندارد. ما اگر می‌گفتیم که هر روز یک خوک می‌خواهیم بخوریم که این نبود. یک عادت را که به آن هم مفید است انجام دادیم. اینهایی هم که در خارج از کشور مشرف می‌شوند، در آنجا هستند، یک اصولی را باید رعایت کنند، مابقی آن آزاد هستند. مثلاً در مورد حجاب اسلامی البته حجاب اسلامی را باید رعایت کنند ولی گاهی نمی‌توانند رعایت کنند یک گناهی است، ما هزاران هزار گناه داریم، به نظرم می‌رسد داریم. اگر آمار می‌داشتیم دفتر ما اصلاً سیاه می‌شد ولی درجه‌بندی باید کرد. اگر کسی این مطلب را درست رعایت نکند، گناهی دارد، منتها گناه آن به اندازه‌ی گناه قتل نفس، آدم‌کشی نیست. این هم که شاید به اینطور چیزها اهمیت داده شده برای این است که اینها خودش کشانده می‌شود به جرایم و گناهان بزرگتری. مشروب، الکل برای ما حرام است، بنابراین در هیچ مهمانی نباید خورد و این برای جلب و دوستی مسلمین دیگر خیلی خوب است اما بسیاری از خطاها هست که خداوند هم از آن می‌گذرد به شرط اینکه در عمق ضمیر ما، در دل ما اثر نکند یعنی اگر مثلاً در یک جایی مجبور شد چیزی را رعایت نکند، مثلاً حجاب کامل اسلامی

را رعایت نکند بلافاصله بعد از رفع مانع، رعایت کند و به اصطلاح استغفار بکند.

خدا باب استغفار را باز کرده، گذاشته و گفته است که إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً^۱ هیچ گناهی نیست که غیر قابل بخشش باشد. آخر خیلی‌ها گناهی می‌کنند و می‌گویند اینها غیر قابل بخشش است. نخیر همه‌ی گناهان قابل بخشش است اما نه اینکه تقاضای بخشش، استغفار بکند و بلافاصله در فکر او باشد برای دفعه‌ی دیگر، نه!

یک داستانی در فارسی هست، می‌گویند: یک واعظی گرگی را خواست که نصیحت کند، نصیحت می‌کرد که چرا این گوسفندان آرام را اذیت می‌کنی؟ وسط صحبت او، گرگ انگشت زد گفت: آقا اجازه؟ این پرسید: چیست؟ گفت: الان یک گله‌ی گوسفند رد می‌شود، اجازه بدهید بروم یکی از آنها را بخورم تا بعد که آمدم توبه کنم. ما اینطور نباشیم که نصیحت را قبول می‌کنیم، می‌گوییم بله خیلی خوب است، بعد خلاف آن را انجام می‌دهیم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

شبهای جمعه معمولاً پند صالح می خواندیم که تمام شد حتی آخرش هم، مؤخره اش هم خوانده شد. حالا تا ان شاء الله کتاب جدیدی که به خاطر م برسد که اولاً با اطلاعات من منطبق باشد و ثانیاً با حال ضعف من منطبق باشد، بتوانم تکه تکه بخوانم و از همه مهمتر مورد نیاز امروز فقرا باشد، پیدا بشود. همینطور صحبت ها متفرق که ان شاء الله زودتر منظم خواهد شد.

در مسأله ای که مطرح شده بود این نقص و ایراد را، نقصی را بر بیان کنندگان احکام شرعی گفتم و آن این است که به این صورتی که مسائل مطرح می شود یعنی راه حل ها، دستورات مثل یک درخت میوه ای است، درخت بسیار با ارزش و با میوه ای است که به آن آب نمی دهند، فقط صاحب درخت بیاید هر چند وقتی یک سیب روی آن هست، بکند و بخورد و برود، همین. برگ ها پژمرده می شود. ما گیاهی، گلی در منزل داشتیم، اینطوری شد. من یک خرده آب ریختم روی آن، صبح ریختم عصر سرحال شد.

احکام شرعی را به این صورتی که بیان می کنند مثل این است، آخر ما یک وقتی در ده، در باغ بودیم گرد و خاک شد یکی از بچه ها گفت: پس چرا این زمین را آسفالت نمی کنید؟ زمین باغ را آسفالت

می‌کنند؟! حالا این هم مثل همین است که درختی را در زمینش آسفالت کنیم. مثلاً در همین نماز جماعت، نماز اصلاً یعنی چه؟ خداوند که اصلاً از نماز و روزه‌ی ما بی‌نیاز است ولی با همین که بی‌نیاز است، ما هدیه‌ی خوبی تقدیمش کنیم، قبول می‌کند، این نماز را به حساب ما می‌گذارد. پس چرا تمام آداب و رسوم، تمام حرف‌ها روی آداب نماز گفته می‌شود؟ در نماز جماعت که می‌روید باید الله اکبر که می‌گویید، چنین کنید. بحث اینکه آیا من برای نماز برای این می‌روم که یک هدف دنیایی دارم؟ نه! من هدف دنیایی ندارم ولی خداوند، هم دنیا می‌دهد و هم آخرت. بخشش او محتاج به نیاز ما نیست. البته آدابش هم کاملاً ضروری است، صف منظم باشد و حتی مثلاً مشهور است که به نظرم خلیفه‌ی دوم عمر که با شمشیر خط می‌کشید اگر کسی پایش از آن خط جلوتر بود زخمی می‌شد، خیلی دقیق بود. کسی ایراد نگرفت بر علی علیه السلام که تو چرا این کار را نمی‌کنی؟ برای اینکه علی به روح نماز توجه داشت، او به جسم نماز. یکی به این درخت توجه دارد که چقدر درخت قشنگی می‌شود، یکی به ثمره‌اش توجه دارد. ما از درخت‌ها، ثمر را باید بگیریم. اینکه مولوی گفته است که:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم

پوست را بهر خران بگذاشتیم

یک مقداری معنایش این است. در اینکه ما می‌فهمیم، نماز که

می خوانیم، می خواهیم با مناجات به درگاه خدا برویم، یک لحظه‌ای داشته باشیم که با خداوند خلوت کنیم، این نماز است. می خواهیم خلوت کنیم، خودش فرموده است می خواهی با من خلوت کنی؟ با رفقاییت بیا. برای نماز جماعت یک فلسفه و به اصطلاح یک فایده‌ای گذاشته است که اضافه بر نماز اصلی، نماز جماعت است. بعد هم گفته است که همه‌تان پیش من می آید، من در دل همه هستم ولی این نماز را یک نفر باید از طرف شما بگوید. یک نفر بگوید، شماها خودتان در خلوت دل با من مناجات می کنید، همان عبارتی که او می گوید... از اینجا می فهمیم که وقتی خداوند بشر را آفرید، دیدیم. الان نمی شود گفت یعنی از لحاظ علمی که بشر مدنی الطبع است یا منفرد، به اصطلاح انفرادی؟ ولی خداوند فرموده است که نماز جماعت ثواب دارد یعنی منفرد نباشید، آنقدر جمع بودن و پشت هم را داشتن، مؤثر است که وقتی پیش من می آید می گویم تنها نیاید. اگر می خواهید من خیلی خوشم بیاید، با جمع دوستان بیاید. این حکمت نماز جماعت است که به هیچ وجه جنبه‌ی سیاسی خاصی ندارد جز همین مسأله.

البته یک نماز خاصی برای روز جمعه هم داریم، قبلاً نامش جمعه نبود، یادم نیست چه بود. بعد که نماز جمعه بر آن مقرر شد اسمش را گذاشتند جمعه یعنی روزی که در آن نماز جمعه خوانده می شود. باز به این هم اکتفا فرمود گفت شماهایی که جمع شده‌اید و

یک شهر و مدینه و یک چیزی تشکیل داده‌اید، هر چند وقتی برای اینکه یادتان بیاید که بنده‌ی من هستم و من گفتم که اجتماع پیدا کنید، شماها هم با هم جداگانه بیایید. یک نماز را مختصّ این مقرر کرده و حتّی آن روز را هم جشن گرفته است یعنی اگر اجتماع را بتوانید محکم داشته باشید، این بهترین جشن شماس است. این دستوراتی است که از نماز جمعه و نماز جماعت فهمیده می‌شود.

امام لغتی است که در فقه فقط برای پیش‌نماز گفته می‌شود، یعنی جلو رفته. در جامعه‌ی اسلامی قدیم امام به هر پیشوای مذهبی گفته می‌شد حتّی می‌گویند امام ابوحنیفه در فقهش، در کتب شیعه هم می‌نویسند، غالباً می‌نویسند امام شافعی. آن امام یعنی کسی که خداوند گفته است که تنها نیایید، یک نفر از طرف شما بیاید، قاعدتاً باید کسی باشد که این دارد از طرف ما می‌رود با خداوند صحبت کند، ما به این نمایندگی دادیم، ارزشش را خودمان بسیار محترم بدانیم و بعد هم فرموده است وقتی که آمدید دنبال این بیایید، از این جلوتر نیایید، نمازتان قبول نیست در را برای شما می‌بندد، عقب هم نیایید یعنی وقتی که به سجود می‌رود شما هم با او به سجود بروید. اگر یک اشتباهی کرد ممکن است ولی حق ندارید نماز را بشکنید. اگر اشتباهاً آنکه در سجود بود سرتان را برداشتید دیدید هنوز امام سر از سجده برداشته، باید در همانجا بایستید، همان نیم‌خیز بمانید تا امام بیاید،

پشت سر او بیایید، خدا این معذرتان را قبول می‌کند یعنی معذرت می‌خواهم که من زودتر از امام بلند شدم ولی بمانید بعد از آن ادامه دهید.

تمام این احکام شرعی، هر مسأله‌ی شرعی که گفته شده است و در رساله‌ها نوشته‌اند یعنی حکم اسلامی را گفته‌اند که حتماً باید به آداب شرع وارد باشیم، اگر ما خودمان وارد نیستیم، از یک نفر واردی که مورد اطمینان ما هست، نه هر کسی که کتاب خوانده، کسی که آن چهار شرط را داشته باشد، باید پرسیم. هر چه او گفت باید انجام بدهیم. این هم نه اینکه هر چه او گفت دیگر حکم خداست، نه! هر چه او گفت چون ما، عوام باید اطاعت کنیم، ما اطاعت می‌کنیم، وظیفه‌مان را انجام دادیم ولی مانعی ندارد که بگردیم و خودمان احکام جدید را پیدا کنیم.

پشت هر مسأله‌ی شرعی که در رساله‌ها نوشته، یک کتاب عرفانی هست. شناخت آن کتاب عرفانی که در پشت هر مسأله هست، شناخت آن عرفان، آن چیزی است که ما می‌گوییم: طریقت و آقایان، خیلی از آقایانی که می‌گویند طریقت را قبول ندارند، می‌گویند اسلام یکی است. اسلام یکی است ولی یک درخت بارور است، نه درخت خشکی که به ما تعلیم می‌دهند. ان شاء الله خداوند ما را از میوه‌های این درخت مستفیض کند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^۱

در دستورات یا آیات قرآن، اخبار و احادیثی که به ما رسیده، هر یک از علوم یک سر نخ می‌دهد. ما داده‌اند. سر نخ هم دیدید، من که نه ولی شما قاعدتاً خیلی دیده‌اید. این کلاف‌های سردرگم گاهی گیر می‌کند آدم نمی‌داند از کجا بگیرد؟ چه کار کند؟ پیدا می‌کند، این سر نخ پیدا می‌شود. سر نخ را که پیدا کرد، دیگر حل شده. همینطور آنقدر می‌کشد تا تمامش را به دست بیاورد. این است که مسأله‌ی سر نخ که می‌گویند، به این معنی است.

حالا سر نخ از تمام علوم هست. البته این علوم که می‌گویند، از این علمی که آدم کشی، قتل، جنایت و این چیزهایی است که دنیای امروز ما می‌بینیم، از اینها ندارد. آدم‌سازی، تربیت انسان‌ها، نسل سالم و مفید هست. یک مسأله‌ای که همه‌ی بشر امروز را متوجه خودش کرده، مسأله‌ی وراثت است. وراثت نه به این منظور بگوییم یک هشتم مال زن یک دوم مال... اینها نه! وراثت جسمی و اخلاقی. یک مقداری که خود بشر بطور طبیعی می‌داند، مثلاً یکی خودش را معرفی می‌کند، می‌گوید: من فرزند فلان کس هستم. می‌گوید: قیافه‌ات خیلی شبیه به اوست. خیلی‌ها را من بدون اینکه اسم‌شان را بگویند، شناختم یعنی می‌گویم که قیافه‌ات خیلی شبیه به فلان کس است. بعد می‌گوید مثلاً

۱. صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۰/۷/۸ ه. ش.

پدرم است، برادرم است. در این زمینه یک خبری هست از حضرت جعفر صادق، مقدّمات این خبر را نگفته‌اند، چون اعراب یک قدری به اصطلاح سیه‌چرده بودند ولی نژاد سفید بودند، بچه‌هایشان از اوّل سفید بوده. فرموده‌اند: اگر یک فرزندتان سیاه بود، هرگز تهمت نزنید برای اینکه خداوند وقتی می‌خواهد جنین را شکل بدهد که بعداً طفلی بشود، اجدادش را از آدم علیه السلام تا این تاریخ به نظر می‌آورد، این را به شکل یکی از آنها می‌کند. یعنی وراثت در شکل، ممکن است از چندین نسل قبل به وجود آمده باشد.

اهل علم، زیست‌شناسی این استنباط را می‌کنند که این قضیه ممکن است باشد. فرموده‌اند: بدون دلیل نمی‌شود. متأسفانه علمای ما، خودشان که توجّه نکردند و هرکسی هم که خواسته توجّه کند، تجربه کند، تکفیرش کرده‌اند. گفتند: در مقابل حرف حضرت صادق تو می‌خواهی حرف بزنی؟ حرف همان است. بله! من هم می‌گویم حرف همان است. منتها می‌خواهم به دیگری هم بفهمانم. تحقیق کرده‌اند تا هفت نسل از لحاظ علمی کاملاً ثابت شده، در حیواناتی که تجربه کرده‌اند. اما در حیوانات از مسأله‌ی اخلاق، رفتار و روش یعنی غیر از جسم، نمی‌شود تحقیق کرد، این را مگر باز هم از آیات و... بفهمیم.

حضرت ابراهیم وقتی که شنید خداوند به او فرمود که
 اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا، او را پیشوا قرار دادیم، حضرت ابراهیم عرض

کرد: قَالَ وَمَنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ^۱، حضرت ابراهیم لابد گفت: خیلی ممنون از این محبت، ولی فرزندانم چه؟ نسل من چه؟ خداوند فرمود: در نسل تو هم، ظالمین به این عهد نمی‌رسند. البته ظالمین، در قرآن خیلی هست. ظَلَمَ نَفْسَهُ^۲، کسی که به خودش ظلم کرده یا آدم و حوا^۳ گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا^۳، خدایا ما به خودمان ظلم کردیم. این هم یک ظلمی است. اما کسانی که ظلم نکرده باشند از نسل ابراهیم، خداوند فرمود، از شما می‌آفرینم یعنی به خودشان هم ظلم نکرده باشند. این هم خودش به مطلب وراثت کمک کرد. بعد نسل بعدی، باز در مورد همان حضرت ابراهیم و در مورد دیگری هم آیه‌ی قرآن هست که می‌گوید وقتی که از بت‌پرستان کناره گرفت، خداوند به او اسماعیل و اسحاق را داد یعنی تا وقتی که با آنها بود، خداوند نداد. این اثر اعتقادات در بدن است، یعنی وقتی که به بت اعتقادی داشت، خداوند نسلش را به اصطلاح کور کرد. وقتی که از آن اعتقادات کناره گرفت، خداوند فرزندان برومندی مثل اسماعیل و اسحاق به او داد. اینها همه نشان‌دهنده‌ی مسأله‌ی وراثت است.

اما فکر کنیم، اگر هر نسلی که می‌آید عین نسل قبلی باشد، به همان درجه فهم و شعور و علمش باشد که بشر ترقی نمی‌کند. هر

۱. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۱/ سوره طلاق، آیه ۱.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۳.

نسلی که می‌آید خداوند می‌خواهد این نسل، بهتر از نسل قبلی باشد. الان هم فکر کنید همه‌ی پدرها، مادرها، آنهاپی که راضی هستند، دلشان می‌خواهد فرزندشان از این هم بهتر باشد یعنی از این حالتی که خودشان دارند، بهتر باشد. این طبیعی است یعنی می‌خواهد رو به جلو برود، نمی‌خواهد رو به عقب بیاید. رو به جلو رفتن هم این است که از همان اول در تشکیل نطفه‌ی فرزند این دقت را بکنند. همانطوری که گفتم هر پدر و مادری، هر زن و مردی فکر کنند خداوند که همه‌ی این موجودات را خلق کرده، ما را هم جزء یکی از حیوانات قرار داده متنها حیوانی که لیاقت نفخه‌ی الهی را داشت. حیوانات دیگر را وقتی که فَادَا سَوَّیْتُهُ وَفَخَّخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۱ گفت فَاِذَا سَوَّیْتُهُ وقتی که آماده کرد، ولش کرد گفت برود در بیابان بچرد. بشر را نه! ول نکرد. وقتی که آماده‌اش کرد گفت: صبر کن یک فوتی به او کرد، شد انسان. این فوت را حالا اصطلاحی می‌گوییم، نه اینکه واقعاً فوت کرد. حالا که خداوند این فوت را کرد، در واقع پدر و مادری خالق این هستند اگر ما سطح دیدمان را پایین بیاوریم، خالق این فرزند، پدر و مادر هستند هر کدام مشترکاً، این موجود را آفریدند. این است که خداوند به انسان گفت که وقتی شما را آماده کردم و از روح خودم در شما دمیدم، شما هم در مقابل، یک وظیفه‌ای دارید. حیوان نسبت به خداوند وظیفه ندارد، اصلاً

وظیفه ندارد ولی در انسان خداوند از روح خودش در او دمیده و وظایفی بر انسان معین کرده. اگر ما آن وظایف را بد به جا بیاوریم، کوتاهی کنیم، گناهکاریم، نه گناه عمده.

حالا ببینیم این وظیفه چیست؟ اضافه بر حیوانیت که در همه‌ی حیوانات آفرید، وظایفی برای انسانیت ما گذاشت. چیزی از آن وظایف کم نکرد، وظایفی که داشتیم سر جای خود بود، وظایفی اضافه کرد و آن وظایفی است که به اینها فرمود، گفت که اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ به این مخلوق خودش، به اینکه در او فوت کرده بود، گفت: آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: بله. از همین گفتار و آن «بله» یک سری وظایفی ایجاد می‌شود که اولین وظیفه این است که نقش خودمان را بفهمیم که خدا چرا ما را آفریده؟ و از ما چه می‌خواهد؟ برمی‌گردیم به همه‌ی حیوانات یعنی یا به قول امروزی‌ها اجداد خودمان یا به قول ما، برادران مان، حیوانات هم برادرمان در خلقت هستند. این حیوانات را که آفرید به بعضی‌ها مثلاً در مورد دایناسورها یک وقتی حالا به هرجهتی از آنها ناراضی شد، به آنها گفت که نه دیگر، شما بس‌تان است، باید بروید. نسل آنها نابود شد ولی به یکی دیگر نگفت. الحمدلله ظاهراً هنوز یک چنین چیزی به ما نگفته است. بنابراین وقتی که به ما نگفته، ما یک وظیفه‌ای هم داریم که هر بشری فکر کند که بالاخره یک

روزی می‌رود، می‌میرد. اگر همه بمیرند که دیگر کسی نمی‌ماند، پس باید به جای خودش کسی را بگذارد یعنی ازدواج را مقرر کرده که فرزندی بیاورید. حالا نمی‌دانم اینها دیگر بحث‌های اضافی است که یک نفر یا دو نفر یا چند نفر، به هر جهت بشر وظیفه دارد که فرزند بیاورد. منتها خداوند از این بنده، از این مخلوقی که آیا بگوییم: ضعیف‌الاراده؟ در مورد حضرت آدم خدا فرمود: **وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا**، اراده‌ای در او ندیدیم یعنی آدم بی‌اراده‌ای بود، کم‌اراده. کم‌ارادگی او برای این بود که مدتی مقاومت کرد، از آن درخت نخورد ولی بالاخره رفت و خورد و این بلا را سر ما آورد ولی انسان هم که آفریده، انسان هم همین وظیفه را دارد. اما چون می‌دانست که خودش خلق کرده بود، این انسان ممکن است وظایفش را انجام ندهد، من جمله این وظیفه، یک به اصطلاح کلاهی سر ما گذاشت یا حقّ‌ای، در یکی یک تکه آهن گذاشت و در یکی دیگر یک تکه آهن‌ربا، که اینها به هم متصل باشند و فرزند بیاورند.

منتها چون نمی‌خواهد هر فرزندی بیاورد، دستوراتی داد که این فرزند لایق باشد، خوب باشد. از این دستورات، دستوراتی است که پدر و مادر باید داشته باشند. حالا خودتان دیگر بعد بروید این شرایط را پیدا کنید، حتی در رساله‌های شرعیه هم این را نوشته‌اند. بعد که این وجود

مستقل را به دنیا آورد، خداوند اینجا هم وظایفی گذاشت. یک وظیفه همین وظیفه‌ی اذان و اقامه در گوش بچه و بعد تربیت و بعد... به این طریق در واقع می‌فهمیم که اراده‌ی خداوند بر این است که نسل بشر، باشد. منتها نمی‌خواهد بشری که به حرف او گوش نمی‌دهد، فراوان بشوند، برای اینکه خودشان را از بین می‌برند. به بشر همه چیز یاد داد ولی ضمناً گفت که این مثلاً باروتی که اختراع می‌کنید، این هم می‌تواند آدم را بکشد، هم می‌تواند که کوهی را بکند، تونل درست کند. بعد آن کسی که این را اختراع کرد دید که به آدم کشی رسیده، همه‌ی آن و درآمد آن را وقف انسان‌ها کرد ولی همه این کار را نمی‌کنند و امروز دنیا به جایی رسیده که از همه‌ی علوم، همه‌ی اعتقادات، همه‌ی جمعیت‌ها برای یک امر سیاسی، برای هدف و قدرت‌طلبی استفاده می‌شود این را خداوند نخواست. خداوند موجبات نسل بشر را به اصطلاح انجام داد این را ما شیطنت کردیم، وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً که خداوند در مورد حضرت آدم گفت، به ما هم ارث رسید. وراثت الان گفتیم به ارث به ما رسید ولی مواظب باشیم که نه من و نه شما، تک‌تک، همه‌ی بشر ان‌شاءالله وظایف الهی را به درستی رفتار کنیم.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	قیمت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ و اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	
۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	
۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	
۲۰	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	
۲۱	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)
	۲۳	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)
	۲۴	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوّم)
	۲۵	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۲۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مرداد الی آذر ۱۳۸۷)
	۲۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)
	۲۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)
	۲۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۰	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)
	۳۱	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)
	۳۲	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)
	۳۳	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)
۲۰۰ تومان	-	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۴	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)
	۳۵	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)
	۳۶	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوّم)
	۳۷	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوّم)
	۳۸	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)
مجموعه هشت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ بزوه)	۳۹	مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)
	۴۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوّم)
	۴۱	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)
	۴۲	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوّم)
	۴۳	مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوّم)

مجموعه نده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۴	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۵	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۶	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)
	۴۷	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۴۸	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)
	۴۹	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)
	۵۰	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)
	۵۱	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)
	۵۲	گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)
	۵۴	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)
	۵۵	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۶	گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)
	۵۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)
	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
	۶۱	گفت و گوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)

مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
-	۷۰	مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوّم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
	۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)
۵۰۰ تومان	۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجّاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)
مجموعه شانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)
	۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)
	۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوّم)
	۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)
	۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)
	۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)
	۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)
	۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)
	۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	

۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوّم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوّم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان
۱۰۱	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	
۱۰۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	
۱۰۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	
۱۰۴	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	
۱۰۵	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	
۱۰۶	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	
۱۰۷	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	
۱۰۸	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	
۱۰۹	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	
۱۱۰	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل بر روی جلد)

مجموعه هجده:
۱۰۰۰ تومان
(تفصیل بر روی جلد)

مجموعه نوزده:
 ۱۰۰ تومان
 (شامل ۱۰ جلد)

۱۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	
۱۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	
۱۱۳	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	
۱۱۴	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	
۱۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	
۱۱۶	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	
۱۱۷	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	
۱۱۸	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	
۱۱۹	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	
۱۲۰	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۵۰۰ تومان
۱۲۱	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۵۰۰ تومان
۱۲۲	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۵۰۰ تومان
۱۲۳	فهرست موضوعی جزوات	۵۰۰ تومان
۱۲۴	در مورد ذکر و فکر	۵۰۰ تومان
۱۲۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و هشتم)	۱۰۰ تومان